

در پایان چیزی به نام «جریان لغو کار مزدی»!

امیر پیام- دسامبر ۲۰۰۷

ظاهراً شبی بر فراز جریان لغو کار مزدی در گشت و گذار است، شب یداله خسرو شاهی. در واکنش به این شب است که آقای ناصر پایدار و دوستان با اسم و امضای آقای جمشید کارگر و یا ایشان به عنوان بلندگوی آنها مطلب زشتی را بنام «نگاهی به نوشته اخیر یداله خسرو شاهی» پخش کرده اند. مستقل از هر قضاوت اخلاقی که درباره محتوای آنچه بیان نموده اند داشته باشیم، اما برای پاسخ، ما تنها می‌توانیم علل سیاسی وضعیتی را که این جریان در آن قرار گرفته است را نشان دهیم.

اولین علت سیاسی وضعیت کنونی آنان اینست که جریان لغو کار مزدی شکست خورده و می‌رود که پایان یابد. نقطه شکست آنهم کنار گذاشته شدن اهداف اش توسط اساسنامه پیشنهادی اکثریت اعضای کمیته هماهنگی است. مستقل از اینکه سیر تحولات کمیته هماهنگی چه سمت و سویی به خود بگیرد، فعالین جریان لغو کار مزدی فی الحال این شکست را مکرراً در نوشته‌های اخیرشان اعلام کرده اند. اکنون این جریان می‌روی که به گذشته تعلق یابد. اما بر خلاف هر جریانی در چپ که ممکن است روزی تمام شود، این جریان متأسفانه هیچ اثر و یاد و خاطره مثبت و خوش و قابل تعریفی از خود بر جا نگذاشت. آنچه که از آن در یادها خواهد ماند یکسره زشتی و تلخی و تخریب است. از این پس تنها اثر آن، مانند هر جریان نامربوط و حاشیه‌ای، صرفاً هر از چند گاهی سرک بیرون کشیدن و ناسزا نثار دیگران کردن و دوباره به لاک خود رفتن خواهد بود.

علت سیاسی دیگر وضع کنونی آنان اینست که بطور واقعی خط سیاسی رفیق یداله خسرو شاهی را مسبب شکست خود می‌دانند. ظاهراً جمله کوتاه «گروه لغو کار مزدی که برای سرپوش گذاشتن بر بی‌عملی مطلق خود هر گونه سازمانیابی کارگران را در مراکز کاری نفی می‌کند» از سخنان رفیق یداله در یک سخنرانی کوتاه کافی بود تا به جریان لغو کار مزدی احساس فروریختن دست بدهد و فریاد برآورند که در کمیته هماهنگی هم «با عنصری از نوع یداله» درگیرند. بررسی خود را از این علت آخری شروع می‌کنیم. به نظر من عنان از کف دادن اینها علیه رفیق یداله خسرو شاهی و خشم شان از خط سیاسی او ناشی از وجود یک تاثیرگذاری واقعی است. چرا که یداله خسرو شاهی به لحاظ نقش تاریخی و طبقاتی که در جنبش کارگری ایران دارد بطور طبیعی از وزن و اعتبار مهمی برخوردار بوده و مثل همه رهبران واقعی همه جنبش‌های اجتماعی، کلامش نافذ و اظهار نظرانش موثرند. از اینروست که یک جمله کوتاه و گذرا آنهم در یک سخنرانی کوتاه از طرف او ناخواسته می‌تواند چنین تاثیری را بر جریانی که از قضا ادعای «جهانی» بودن هم دارد داشته باشد.

در باره نقش یداله خسرو شاهی

برای شناخت و درک درست توان نفوذ و تاثیر گذاری یداله خسرو شاهی لازم است تا موقعیت تاریخی و طبقاتی وی را شناخت. البته از این نظر او برای فعالین کارگری و چپ و سیاسی شناخته شده است. اما از آنجا که یداله بسیار ساده و رفیقانه و بدون افاده و دبدبه برای تبادلات انسانی و سیاسی درسترس می باشد، به نظر می آید که این منش بی آرایش و صمیمانه ویژه رهبران کارگری باعث شده تا برخی ها هوش از سرشان پریده و نفهمند که با چه شخصیتی در تبادلد. از اینرو یاد آوری مجدد آن موقعیت تاریخی و طبقاتی ضروری است.

رفیق یداله خسرو شاهی بیانگرو حامل گرایش رادیکال و سوسیالیستی برخاسته از سنت مارکسیستی در جنبش کارگری ایران است. او سمبل و مظهرگرایش سوسیالیستی این جنبش است. مزیت و برجستگی ایشان نسبت به دیگر فعالین سوسیالیست جنبش کارگری در حضور طولانی و بی وقفه در مبارزه طبقاتی بمدت نیم قرن و قدمت تاریخی اوست. او تبلور بیش از پنجاه سال مبارزه طبقاتی کارگران ایران و کتاب تاریخ معاصر این جنبش میباشد. یداله گنجینه غنی تجربیات تلخ و شیرین مبارزه طبقه کارگر ایران و پل ارتباطی نسل های مختلف فعالین کارگری و حامل و ناقل درس های گذشته جنبش برای حال و آینده آنست.

از نظر تاریخی، یداله خسرو شاهی نشانه استمرار تاریخی سنت سوسیالیستی طبقه کارگر و در امتداد و تداوم همان سوسیالیسمی است که در جنبش کارگری ایران با حزب کمونیست ایران و سلطان زاده ها و دهگان ها و حجازی ها و یوسف افتخاری ها و علی امید ها سر بلند کرد و بخش مهمی از تاریخ جنبش کارگری ایران را رغم زد. هنگامی که در اواخر دهه چهل، علی امید از بازماندگان آن نسل فعالین سوسیالیست در گرمابه ای کار و زندگی می کرد درگذشت، این یداله و فعالین پالایشگاه تهران بودند که با برگزاری مراسم تدفین و بزرگداشت برای وی در عین حال بار دیگر اتصال و پیوستگی خود را با آن نسل و سنت تثبیت نمودند.

خط سیاسی یداله خسرو شاهی و سنت سوسیالیستی که او به آن تعلق دارد دارای آنچنان خصوصیتی است که آنرا از همه جریانات مدعی سوسیالیسم در ایران متمایز نموده و به آن خصلتی عمیقاً طبقاتی و پرولتاریایی می بخشد.

اعتقاد به سوسیالیسم مارکسیستی یعنی الغای مالکیت بورژوازی (خصوصی و دولتی) برابرار و وسایل تولید و الغای استثمار انسان از انسان و بقدرت رسیدن کارگران بمتابه یک طبقه و برقراری حکومت کارگری و الغای طبقات و دولت و برقراری جامعه آزاد کمونیستی، اولین خصوصیت این خط است. این اعتقاد نه همچون بسیاری از سوسیالیسم های رایج صرفاً مرکبی بر روی کاغذ بلکه عجین شده با نبردی طولانی و طبقاتی و امتحان پس داده است. این سوسیالیسم با افتخار و سر بلندی از تند پیچ های زیادی عبور کرده و بردیوراهای سلولها و شکنجه گاههای دوارتجاع سلطنتی و اسلامی حک شده است.

وقوف کامل به ضرورت به زیر کشیدن حکومت طبقاتی بورژوازی و در شرایط کنونی ایران ضرورت سرنگونی و بزیر کشیدن جمهوری اسلامی از طریق انقلاب کارگری، دومین خصوصیت آنست. این خط بخوبی می داند که سخن گفتن از لغو کار مزدی بدون مبارزه مستقیم و شفاف و بی وقفه با ارتجاع جمهوری اسلامی عوامفریبی بیش نیست. هر سخن جدی ای از مبارزه بر ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی بی هیچ اما و اگر ای یعنی تدارک انقلاب کارگری، و ادعای

تدارک انقلاب کارگری هم بدون مبارزه علیه قدرت سیاسی بورژوازی یعنی جمهوری اسلامی چیزی غیر از شارلاتانیسم محض نمی باشد. بنابراین «قدرت سیاسی» چه به معنای بزیر کشیدن قدرت سیاسی بورژوازی و چه به معنای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از اجزا کلیدی خط سیاسی یداله خسرو شاهی و اساسی ترین وجه تمایز آن با همه جریانات رفرمیست پنهان شده پشت لفاظی های چپ نمایانه است که می خواهند بدون آوردن خم به ابروان ارتجاع حاکم، کار مزدی لغو کنند!

سومین خصوصیت آن، تعهد بی چون و چرا به مبارزه برای بهبود زندگی طبقه کارگر در نظام موجود و تحمیل وسیع ترین اصلاحات به نفع کارگران حتی به ارتجاعی ترین حکومت های بورژوایی است. برای این خط مبارزه برای بهبود زندگی کارگران در این نظام نه تنها تناقضی با مبارزه بی وقفه برای بزیر کشیدن حکومت بورژوازی ندارد بلکه جزو مکمل آن است. اگر ضدیت و ستیز و مرزبندی با مبارزه کارگران برای بهبود زندگی شان در نظام موجود، مشغله دایمی «انقلابیون» شکم سیر است، در مقابل عجین شدن با همین مبارزه به عنوان بخشی از مبارزه طبقاتی کارگران جزو جدایی ناپذیر خط سیاسی و سنت یداله خسروشاهی است. براین اساس یکی از نکات مهم و آموختنی از سنت یداله اینست که در دیدگاه او تشکل های توده ای کارگران در محیط های کار از ابزارهای مهم و غیر قابل جایگزینی مبارزه کارگران و یکی از ارکان ثابت پروسه رهایی آنان است. بنابراین، اهمیت بسیار زیاد و ضرورت عاجل نفس ایجاد تشکل های توده ای در محیط های کار در شرایط کنونی ایران بر اهمیت نوع تشکل پیشی گرفته و جدال بر سر نوع تشکل (شورا یا سندیکا) را در این شرایط نادرست و غیر ضروری می کند.

اعتقاد به تحزب طبقاتی کارگران چهارمین خصوصیت این سنت است. این حزب طبقاتی کارگران است که با برافراشتن افق همه جانبه و کامل و بی ابهام طبقه کارگر برای رهایی از نظام سرمایه داری و نفی آن و برچیدن طبقات، طبقه کارگر را بسمت هدف نهایی و رهایی به نیروی خود سازمان داده و رهنمون می کند. حزب همچنین مبارزات روزمره طبقه کارگر برای بهبود وضع اش در این نظام را به مبارزه برای هدف نهایی پیوند زده و هر دو مبارزه ضروری را متقابلاً تقویت می کند. در واقع حزب طبقاتی کارگران حلقه واسطه و پیوند زنده مبارزات جاری برای اهداف آنی با مبارزه برای هدف نهایی رهایی از بردگی مزدی است.

اما همه اهمیت مساله در این است این حزب باید حقیقتاً حزب طبقاتی کارگران باشد. یعنی هم بلحاظ بافت درونی اش، از اعضا و کادرها تا رهبران آن، خصلت نمای یک حزب تمام عیار پرولتری باشد؛ هم افق و برنامه آن بیانگر همه اهداف آنی و آتی طبقه کارگر باشد؛ و هم سیاست ها و تاکتیک هایش بطور متمایز و منحصر به فردی تامین کننده منافع طبقاتی کارگران باشد. وجود چنین حزبی به اندازه نان شب برای طبقه کارگر حیاتی است. بویژه اینکه جامعه ایران هچگاه به اندازه امروز بحاظ طبقاتی چنین قطبی نشده بود. حزب طبقاتی کارگران باید بتواند پرچم دار منافع آنی و آتی بیست و پنج میلیون پرولتر ایرانی باشد.

تعهد به استقلال طبقاتی کارگران پنجمین خصوصیت این خط است. دفاع از استقلال طبقاتی و تلاش برای کسب و حفظ آن مهر خود را بر سراسر زندگی یداله خسرو شاهی کوبیده است. استقلال طلبی طبقاتی وی در دو جبهه خود را نشان

می دهد. در رابطه با دول و احزاب بورژوازی، ضمن اینکه یداله همیشه بر استفاده و بهره جستن از هر ذره امکانات قانونی و مجاز اصرار و تاکید داشته، اما همزمان در مورد هر گونه توهم به دول و احزاب بورژوازی هشدار داده و در مقابل اینگونه توهم پراکنی ها بموقع و قاطعانه ایستاده است. در رابطه با احزاب و جریانات چپ، از آنجا که یداله همواره شاهد بافت غیرکارگری این جریانات بود، همیشه بر حفظ استقلال رای و نظر فعالین کارگری و بویژه آندسته که به این جریانات نزدیک می شدند تاکید داشت. این تاکیدات به غلط به عنوان «روحیات ضد تشکلات سیاسی» وی تعبیر می شد. در صورتی که یداله در مقابل آندسته از جریاناتی قرار می گرفت که در حرف به نام کارگر بودند اما در عمل سیاسی و روش کار و بافت طبقاتی متعلق به طبقات غیر کارگر بودند. در تقابل با آن رفتار نامیمون برخی فعالین کارگری که خود را به عنوان «دکور کارگری» و «ویترین کارگری» و «چهره کارگری» و یا «بازوی کارگری» به آندسته از روشنفکران و جریانات چپ که دنبال چنین کالاهایی در بازار سیاست بودند عرضه می کردند و در این راه اخیرا حتی از قربانی کردن سندیکای واحد و منصور اسانلو هم ابایی نداشتند، یداله خسروشاهی هیچگاه پرچم استقلای طبقاتی کارگران را زمین نگذاشت.

و بلاخره ششمین مشخصه سنت یداله خسروشاهی یک وحدت طلبی طبقاتی عمیق و شگرف است. می دانیم که بخش اعظم فعالین کارگری ایران متأثر از جنبش سوسیالیستی بطور کلی اند. همچنین می دانیم که جنبش سوسیالیستی ایران مملو از اختلاف و چند دستگی و جدایی و انشعاب است. نکته اساسی اینست که این چند دستگی ها و افتراق ها بی وقفه به طیف فعالین کارگری منتقل شده و به ایجاد چند دستگی و گرایش بندی های حتی بعضا کاذب در متن مبارزات جاری منجر و به تضعیف مبارزات کارگری انجامیده است. اگر چه انتقال این اختلافات بدرون مبارزات کارگری تا حدود زیادی اجتناب ناپذیر است، اما در درون جنبش کارگری به آنچنان فعالین روشن بین و با درایتی نیاز بود و هست که بتوانند تأثیرات منفی این چند دستگی ها را بر مبارزات کارگری و بر وحدت و یکپارچگی کارگران به مثابه یک طبقه در مقابل طبقه حاکم و دولت آن به حداقل ترین سطح ممکن برسانند. یداله خسروشاهی از نمونه های برجسته چنین درایت و روشن بینی ای است. برای وی مبارزه طبقاتی عبارت است از مبارزه طبقه علیه طبقه و نه مبارزه گرایشات درون طبقاتی علیه یکدیگر. براین اساس برای او مبارزه همه جانبه طبقه کارگر استثمار شونده علیه طبقه حاکم استثمار کننده و دولت آن قاعده و اصل و تعیین کننده در مبارزه طبقاتی است و اختلافات گرایشی با همه اهمیتی که دارند و حتی گاه نیز بدرستی عمده می شوند اما همچنان بخش کوچکی از این تصویر بزرگ اند و نباید گذاشت که بر آن سایه افکنند. از اینروست که حداکثر پافشاری و سرسختی بر حفظ اتحاد و یکپارچگی طبقه کارگر در برابر طبقه حاکم و دولتش و حداکثر نرمش در برابر اختلافات و و گرایشات درون جنبشی روش همیشگی یداله بوده است. قدمت طولانی این روش نزد وی حتی به پیدایش شخصیت بسیار ویژه ای از او انجامیده است. یداله خسروشاهی آنچنان انسان باز و راحت و با گذشت و پرحوصله و بساز و صادق و محترم و مسئول و انتقاد پذیر است که بسادگی قادر است با همه دسته بندیهای درون جنبش مستقل کارگری صمیمانه کار کند و اعتماد برانگیزد تا بتوان آن اتحاد عظیم و زیررو کننده میلیونها پرولتر ایرانی را به میدان آورد.

اینها مشخصاتی هستند که طی پنجاه سال گذشته آنچه را که به عنوان خط سیاسی و سنت سوسیالیستی یداله خسروشاهی شناخته شده است را شکل داده و متعین کرده اند. سنت یداله با این مشخصات و آن منشا و پیشینه تاریخی است که نقش و موقعیت امروز او را توضیح می دهد. حال می توان دید که چرا یداله خسروشاهی بطور طبیعی از وزن و اعتبار و نفوذ بالایی برخوردار بوده و کلامش نافذ و نظراتش قاطع و موثرند.

چرا «جریان لغو کار مزدی» شکست خورد؟

بالتر گفتیم که جریان لغو کار مزدی رفیق یداله رامسبب شکست خود میدانند. البته تا آنجا که به نقش یداله بر می گردد در اینجا حقیقتی نیز بیان می شود. اگر جریانی مورد تایید یداله قرار نگیرد و یا علنا با آن مخالفت کند این مساله به نفع آن جریان نخواهد بود و این اتفاقی بود که در مورد جریان لغو کار مزدی رخ داد. یداله خسروشاهی نارضایتی و عدم تایید و مخالفت خود با این جریان را به مناسبت های مختلف نشان داده است.

اما مستقل از نقش و موقعیت رفیق یداله اکنون باید بر این متمرکز شد که علت شکست جریان لغو کار مزدی بیش از هر چیز خود این جریان است و نه شخص و جریان و عامل دیگری خارج از آن. نقش عوامل بیرونی بر تحول هر پدیده ای عموماً تاثیر گذارند و نه تعیین کننده، عامل اصلی و تعیین کننده تحول هر پدیده ای در درون خود آن پدیده است و در درجه اول هم باید همانجا آنرا جستجو کرد.

بنابراین حال که جریان لغو کار مزدی شکست خورده است و این شکست را در نوشته های اخیرشان به زبان خود بارها تائید کرده اند؛ اکنون وقت پاسخگویی است و نوبت آقایان ناصر پایدار و محسن حکیمی که جلوی صحنه بیایند و توضیح بدهند که چرا این جریان شکست خورد. اما درست در همین مقطع و به هنگام پاسخگویی در باره نقش مهم خودشان، ناصر پایدار و محسن حکیمی پنهان شده و تقصیر را گردن دیگران می اندازند. گویی آقایان تنها برای پیروزی شال و کلاه کرده و فقط برای تسخیر «مقام رهبری» و «نقش و نام تاریخی» دندان تیز کرده بودند. گویی قرار بر این بوده علت پیروزی و سربلندی آن برای آنها باشند، و علت شکست و بار سنگین مسئولیت آن برای دیگران.

خوب توجه کنیم و به نوشته هایی که اخیراً توسط فعالین این جریان پخش شده نگاه کنیم. تمام توضیح و بضاعت تحلیلی آنها در باره علل شکست شان اینست که: «رفرمیسم راست و چپ به همراه سندیکالیسم راست و چپ و احزاب چپ فرقه ای و اتحادیه های کارگری» با نفوذ در کمیته هماهنگی جریان لغو کار مزدی را از آنجا بیرون ریختند. همین و بس. آقایان نه این سوال را به خود روا می دارند و نه اجازه طرحش را به اطرافیان می دهند که پس ایشان در برابر این حملات کجا بودند و چکار می کردند؟ در همه آن دوره ای که «رفرمیسم راست و چپ به همراه سندیکالیسم راست و چپ و احزاب چپ فرقه ای و اتحادیه های کارگری» مشغول پیشروی و فتح قلعه لغو کار مزدی از درون بودند، ناصر پایدار و محسن حکیمی کجا بودند؟ چکار کردند؟ چه تدابیری را اندیشیدند؟ کدام سیاست پیشگیرانه را بکار بستند؟ طرحهای ضد حمله شان کدام بود؟ آرایش دفاعی شان چه بود؟ چرا نتوانستند از آن نیروی «عظیم و میلیونی جریان لغو کار مزدی در سراسر ایران» که ادعا می کردند کمک بگیرند؟ چرا از آن «میلیونها عضو بین المللی جنبش لغو

کارمزدی» که مدعی بودند کمک نخواستند؟ چرا نتوانستند اعضا را بسیج کنند و سدی در برابر این حملات ادعایی ایجاد کنند؟ چرا قادر نشدند نیروهای مهاجم را پس زده و مانع گمراهی اکثریت اعضای کمیته هماهنگی شوند؟! چرا قادر نشدند اعضای کمیته هماهنگی را به خط و مشی خود مجاب کنند؟ در مقابل همه این سوالات و در مقابل این شکست و مسئولیت سنگینی که در پی آن طرح می شود، ناصر پایدار و محسن حکیمی صرفاً مخالفین را به عنوان عامل شکست خود نشان داده و مورد حمله قرار می دهند.

هنگامی که فرماندهان ارتش شکست خورده بمنظور یافتن علل شکست مورد سوال قرار می گیرند، پیش از هر چیز برای پیدا کردن خطاها و انحرافات در استراتژی و تاکتیک ها و نقشه عمل های خود این فرماندهان است. فرماندهانی (آنهم فرماندهان پرمدعا) که به جای بررسی انتقادی خط و سیاست فرماندهی خود و نشان دادن اشکالات و خطاهای آن، صرفاً دشمن را به عنوان علت شکست معرفی می کنند، یا دارند خود را در معرض تمسخر عموم قرار می دهند و یا تلاش دارند حیلۀ گرانه از زیر بار مسولیت شکست فرار کنند.

بنابراین به نظر می آید که ناصر پایدار و محسن حکیمی آنچه را که «جنبش لغو کار مزدی» می نامیدند را می خواستند و تنها می توانستند در غیاب و بی تحرکی و بی تفاوتی مخالفین خود راه بیندازند. هر درجه از ابراز وجود و تحرک آنچه را که «جریانات منحل در سرمایه» می نامیدند، یعنی همان «رفرمیسم راست و چپ و سندیکالیسم راست و چپ و احزاب چپ فرقه ای و اتحادیه های کارگری» موی دماغ این جریان بود و عامل همه اشتباه ها و خطاها و ناکامی های آن قلمداد می شد. ظاهراً حتی حضور و تحرک حداقلی مخالفین، «جنبش» آنها را منکوب می کرد. گویی همه باید کنار می رفتند و ساکت می نشستند و دست از پا خطا نمی کردند و تعطیل می شدند تا آقایان زحمت کشیده جنبش لغو کار مزدی راه می انداختند. آقایان خود را به ندانستن می زنند که گفتند و نوشتند به دلیل سلطه همان «جریانات منحل در سرمایه» و تضعیف و کنار زدن آن وجود «جنبش لغو کار مزدی» را ضروری دانستند و وارد جنگ شدند. خوب حالا که شکست خورده اند باید خطاها و انحرافات خود را که به این شکست انجامیده را نشان دهند. اما این انتظاری بیهوده است و علت شکست این جریان را هم خودمان باید توضیح دهیم.

هنگامی که بیش از دو سال پیش کمیته هماهنگی تشکیل شد، یکی از شانس های کم نظیر و فرصت های سیاسی مهم در برابر جریانی بسیار کوچک و گمنام به نام «لغو کار مزدی» گشوده شد و این جریان بسرعت در مرکز توجه چپ قرار در مقایسه با جریانات پر سابقه چپ با امکانات رسانه ای گسترده، این بخت جریانی بود که در خارج خود را با گرفت. «لغو کار مزدی» و در داخل با «ضد سرمایه داری» معرفی می کرد تا مورد استقبال تعداد نسبتاً زیادی از فعالین کارگری چپ و سوسیالیست قرار گیرد. کمیته هماهنگی با در برداشتن این طیف از فعالین کارگری و به همراه داشتن امضای حمایتی چهار هزار کارگر معترض به بستر ابراز وجود این جریان بدل شد. مستقل از علل وقوع این تحول، اما در ابتدای تشکیل کمیته هماهنگی این حقیقت غیر قابل انکاری بود که جریان لغو کار مزدی و ضد سرمایه داری در موقعیت با نفوذ و مهمی قرار گرفته بود. ناگفته پیداست که این جریان از لحاظ میزان همراهی فعالین کارگری چپ و سوسیالیست و حمایت کارگران معترض و برخوردار از نفوذ و موقیت پر امکانی که برای پیشرفت هر جریان

سوسیالیستی ضروری است چیزی کم نداشت. از این نظر جریان لغو کار مزدی از وفور اشباع بود. به نظر می آمد که این جریان با توجه به موقعیتی که در آن قرار گرفته بود می رفت تا به یکی از گرایشات عمده در جنبش کارگری تبدیل شود. اما چنین نشد. همه آن فرصت و امکان و نفوذ و اعتبار به سادگی به باد داده شد.

ناکامی جریان لغو کار مزدی پیش از هر چیز اساساً (برخلاف ادعاهای چپ نمایانه آن) به دلیل محتوی راست جهتگیری سیاسی ای است که دنبال می کند. می دانیم که در جامعه سرمایه داری دولت ابزار سرکوب و حفظ و تحکیم بردگی طبقه کارگر و حافظ نظام سرمایه داری و تحکیم کننده قدرت و سلطه طبقه حاکمه یعنی مالکین ثروت و صاحبان سرمایه و کارفرمایان است. بدون وجود دولت و تهدید دائمی آن، چه بسا کارگران یک شبه مالکیت سرمایه داران را بر ابزار و وسایل تولید و کار مزدی را لغو کنند. بنابراین مساله «دولت» مهم ترین و اساسی ترین مساله مبارزه طبقاتی است. این مساله در ایران، که بویژه دولت به معنای بورژوازی آن غیر دمکراتیک و استبدادی است، و نیز بزرگترین مالک و صاحب سرمایه و کارفرمایی کلان است، صدها بار مهمتر می شود. از اینرو مبارزه علیه دولت جمهوری اسلامی یکی از مهمترین عرصه های مبارزه طبقه کارگر و از ملاکهای تشخیص تمایز جهتگیری چپ و سوسیالیستی از جهت گیریهای راست است. جریان لغو کار مزدی منطقی مبارزه علیه دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی را تخطئه و کم رنگ می کند. اگر به تصویری که این جریان از خود در اذهان برجای گذاشته توجه کنیم، این جریانی است صرفاً ضد سندیکایی و ضد اتحادیه ای و ضد تشکلات سوسیالیستی و ضد احزاب کمونیستی. در هیچ جای این تصویر ما ضرورت مبارزه با دولت جمهوری اسلامی را مشاهده نمی کنیم. به بهانه مقابله با «سرنگونی طلبی غیر طبقاتی» تشکلات چپ، جریان لغو کار مزدی کلاً هرگونه سرنگونی طلبی و مبارزه با جمهوری اسلامی را تخطئه و بی اهمیت می کند. این در حالیست که سرنگونی طلبی طبقاتی یعنی سرنگونی قدرت سیاسی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر مهمترین پایه مبارزه طبقاتی کارگران است و هر درجه از تضعیف نمودن و کم رنگ کردن آن از جمله شیدانه ترین انواع رفرمیسم است. سوسیالیسمی که مرز و تمایز خود را با رفرمیسم بر سر شیوه برخورد به قدرت سیاسی مشخص نمی کند خود بدترین انواع رفرمیسم است. چرا که اینگونه تلاش ها همان رفرمیسم عریان جریانات راست را در زورق لفاظی های چپ نمایانه پیچانده و به عنوان «لغو کار مزدی» و «ضد سرمایه داری» به کارگران قالب می کنند.

نقش تعیین کننده «دولت» آنقدر آشکار و عریان است که در هر لحظه ای از مبارزه طبقاتی می توان آنرا حس کرد و دید و دریافت. فاصله اولین حرکت اعتراضی کارگران یک کارخانه (چه رسد به اقدام عملی برای لغو کار مزدی) تا رودویی با نیروهای سرکوب دولتی فقط به اندازه یک تلفن چند ثانیه ای مدیر کارخانه به نیروهای سرکوب است. بنابراین هیچ چیز ریاکارانه تر از این نیست که بخواهیم بدون مبارزه علیه رژیم مبارزه کارگری را پیش ببریم. جریان لغو کار مزدی ضدیت اش با مبارزه علیه رژیم را تا آنجا کش داد که با هر گونه همبستگی بین المللی اتحادیه های کارگری با جنبش کارگری ایران به ستیز برخاست. ظاهر مساله این بود که چون اتحادیه ها رفرمیست اند با همبستگی آنها مخالفند. اما اتحادیه های بین المللی که فراخوان رفرمیست شدن را به جنبش کارگری ندادند. اتحادیه های کارگری

فقط به جمهوری اسلامی بابت زیر پا گذاشتن حقوق بدیهی کارگری اعتراض می کردند و جریان لغو کار مزدی همین اعتراض را بر نمی تابید. آنها نه تنها سرسوزنی برای حتی همان «همبستگی بین المللی توده های کارگر» بجای همبستگی اتحادیه ها که خود وعده می دادند تلاش نکردند، بلکه همان همبستگی اتحادیه ها را به عنوان «همبستگی کاغذی» تخطئه و تخریب مینمودند و به این ترتیب حتی با «اعتراض کاغذی» به جمهوری اسلامی هم مخالفت می کردند. اگر مارویکرد جریان لغو کار مزدی در مورد مبارزه علیه رژیم را از محدوده و عرصه کارگری به کل سیاست و معضلات اجتماعی در ایران توسعه دهیم بیشتر متوجه نقش مخرب این رویکرد می شویم. دیدیم که کارکرد این رویکرد در عرصه همبستگی بین المللی با جنبش کارگری به انحلال و تعطیلی کامل این عرصه منجر می شد و در نتیجه جنبش کارگری ایران تنها و بدون هیچگونه پشتوانه بین المللی کارگری ای در برابر یک رژیم هار و خونبار قرار می گرفت.

اگر اتحادیه هایی که این همبستگی بین المللی را ارائه می کنند «نهادهای بورژوایی» اند و اگر جریاناتی که برای کسب این همبستگی بین المللی تلاش می کنند همان «چپ فرقه ای» اند که برای تقویت «سرنگونی طلبی غیر طبقاتی» چنین می کنند و به همین دلایل آن همبستگی های بین المللی و تلاش های مربوطه از نظر این جریان باطل است؛ پس کاملا روشن است و این پنهان نیست که از نظر جریان لغو کار مزدی همچنین کل پدیده اپوزیسیون چپ و تلاش دایمی آن برای ایجاد فشار بین المللی نهادهای ترقی خواه و آزادی خواه و انسان دوست بر جمهوری اسلامی به خاطر سیاست های ضد انسانی و آزادی کش آن علیه زنان و جوانان و دانشجویان و نویسندگان و خلق های تحت ستم و هر نشانه ای از انسانیت و آزادی خواهی، تماما باطل و محکوم است. چرا که در این مورد هم، آن «نهادهای ترقی خواه و آزادیخواه و انسان دوست» مانند اتحادیه های کارگری از جمله «نهادهای بورژوایی» هستند و هم کل اپوزیسیون چپ همان «چپ فرقه ای» و بدنبال «سرنگونی طلبی غیر طبقاتی» است. به این ترتیب شاهدیم که از طریق رویکردی چپ نما کل یک اپوزیسیون چپ و آزادیخواه و فعالیت های آن علیه یک رژیم تا مغز استخوان ارتجاعی و ضد کارگر و آدمکش تخطئه و باطل می شود. بی جهت نیست که جریان لغو کار مزدی در هیچ جنبه ای از فعالیت های ضروری و ارزنده اپوزیسیون چپ علیه رژیم نه شریک است و نه آفتابی می شود.

محتوای راست و رفرمیستی جهت گیری جریان لغو کار مزدی به این صورت آشکار شد که این جریان از یکسو خودش هیچگونه مبارزه ای علیه رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی نداشت و هرگونه مبارزات جنبش چپ و سوسیالیستی علیه جمهوری اسلامی را به عنوان «سرنگونی طلبی غیر طبقاتی» تخطئه می کرد؛ و از سوی دیگر اگر چه هیچگونه تحرک و تلاش و ابتکاری برای تقویت همبستگی کارگری (حال با هر درکی که داشت) از خود نشان نداد و در مورد این نیاز حیاتی و عاجل جنبش کارگری جدا از لفاظی های تو خالی مطلقا بی عمل و بی خیال و خاموش بود، اما در همان حال با آن حداقل همبستگی بین المللی اتحادیه ها هم بطرز زشتی مخالفت و عناد می ورزید. از طرف دیگر این جریان علیه هرگونه مبارزه مستقل کارگری که در خارج و یا در ورای چارچوب فهم آن بود و یا نشانی از سندیکا داشت علنا و بی رحمانه به ضدیت بر می خاست و در این زمینه هیچ ابایی نداشت که حتی (مانند مورد اعتصاب سندیکای واحد) همزمان با نیروهای سرکوبگر اقدام نماید.

به این ترتیب دیری نپایید که آن نفوذ و اعتبار اولیه جریان لغو کارمزدی بسرعت جای خود را به شک و تردید و بی اعتباری و مخالفت با آن داد. هر روز بیشتر روشن می شد که همراه شدن و تداعی شدن با این جریان راه به ناکجا آباد است. بی اعتباری امروز این جریان عمدتاً نتیجه عمل کرد محتوی راست جهتگیری سیاسی ناصر پایدار و محسن حکیمی است که تلاش می کردند تا مبارزه کارگری علیه طبقه حاکمه و دولت آن یعنی جمهوری اسلامی را به مبارزه انحرافی «علیه سندیکالیسم» و «علیه چپ فرقه ای» تغییر مسیر دهند.

تا اینجا به علت سیاسی شکست این جریان پرداختیم. علت دیگر و بسیار مهم که شکست جریان لغو کارمزدی را تسریع نمود در اشکالات اساسی بود که این جریان در برخوردها و روش های سیاسی خود به نمایش گذاشت که مختصراً به برخی از آنها اشاره می شود.

مهمترین اشکال آنها این بود که همه چیز را، از تخطئه مبارزه علیه رژیم، تا ضدیت با جریانات و احزاب چپ، تا ستیز علیه مبارزات صنفی و تا کینه توزی علیه سندیکا سازی، و تا مقابله با همبستگی بین المللی کارگری را تا حداکثر غیر قابل تصویری قطبی نمودند. قطبی کردن حداکثری راز و رمز حیات سیاسی جریان لغو کارمزدی بود. طوری که گویی ذره ای نرمش در هرزمینه ای این جریان را متزلزل و از هم می پاشاند. در صورتی که اندکی نرمش در برخورد به سندیکا سازی و اندکی پذیرش مبارزه علیه رژیم و قرارنگرفتن در برابر همبستگی بین المللی کارگری به همراه جایگزین کردن ضدیت با انتقاد سیاسی در برخورد به جریانات و احزاب چپ، کمک می کرد این جریان بتواند تا مدت ها موقعیت و اعتبار خود را حفظ کند و این نرمش ها تناقضی هم با جهت گیری ادعایی اش یعنی لغو کارمزدی و ضد سرمایه داری نداشت و مانعی برایش ایجاد نمی کرد. اما ظاهراً عدم اعتماد بنفس سیاسی آنها اجازه چنین نرمش هایی را نمیداد. از اینرو قطبی کردن را در همه زمینه ها به چنان حدی رساندند که در همه جا به ضد خود بدل گشت.

قبلاً گفتیم که در ابتدای تشکیل کمیته هماهنگی طیف وسیعی از فعالین کارگری و چپ و سوسیالیست به این جریان اعتماد کردند. هیچکس در مورد ضد سرمایه داری بودن این فعالین نه تردید داشت و نه دارد در بین این فعالین، محمود صالحی قرار دارد که به عنوان یکی از فعالین رادیکال و ضد سرمایه داری و سوسیالیست مورد احترام و اعتماد همگان است. جریان لغو کارمزدی نشان داد که مطلقاً توان درک و هضم چنین اعتمادی را که از آن برخوردار شده بود نداشت. آنها نشان دادند که بشدت ذهنی و کلی گو و شعاری و فاقد توان درک نیازمندیهای عملی و تنگناها و محدودیت های مبارزه روزمره و ناتوان در فهم مصلحت های طبقاتی و ضرورت های نرمش و انعطاف هستند. آنها نشان دادند که اصولاً این نکات عملی و حیاتی مبارزه طبقاتی جایی در دیدگاه شان ندارد. این ناتوانی های عمیق بتدریج در اصطکاک با فعالین عملی قرار گرفت که در زندگی واقعی حرکت می کردند و به سلب اعتماد آنان منجر شد. یک جریان سیاسی هر قدر هم سوسیالیست و رادیکال و هر قدر هم به لحاظ نظری توانا (که جریان لغو کارمزدی حتی اینهم نبود)، اگر نتواند معضلات و مشکلات و محدودیت ها و ملزومات عملی مبارزه روزمره و جاری کارگری را که فشارشان بی وقفه بر روی فعالین کارگری قرار دارد بفهمد و درک کند و برای یافتن پاسخ های درست و راهگشا با آن فعالین همفکری و همکاری نکند، بسرعت از سوی فعالین عملی جنبش کارگری دفع خواهد شد. این چیز است که امروز شاهد وقوع آن در مورد جریان

لغو کارمزدی هستیم.

جریان لغو کارمزدی در برخورد به آندسته از مبارزات کارگری که به چارچوب دیدگاهش نمی خورد بشدت غیر مسولانه و غیر طبقاتی برخورد می کرد. طوریکه گویی این جریان فاقد احساس و عاطفه طبقاتی است. برخورد آنها به سندیکای واحد یکی از آن موارد عمیقاً بی عاطفگی طبقاتی بود که بسادگی از اذهان نخواهد رفت. درست در وسط یک نبرد طبقاتی نابرابر و جنگ و گریز خیابانی بین کارگران شرکت واحد و تشکیلات و رهبرانشان با نیروهای سرکوب رژیم سرمایه و درست در روزها و لحظاتی که کارگران واحد نیازمند وسیع ترین و بی دریغ ترین حمایت ها بودند، جریان لغو کارمزدی چه کرد؟ اولاً شاخه تهران این جریان به ابتکار و طراحی محسن حکیمی برنامه کوهنوردی گذاشتند و دقیقاً در روز اعتصاب تهران را ترک کرده و به کوه رفتند. دوماً، این جریان به تضعیف روحیه کارگران واحد دست زد و در مقابل حمایت اتحادیه های بین المللی از کارگران واحد که زیر سرکوب بودند قرار گرفت و از کارگران واحد خواست که فریب حمایت های بین المللی اتحادیه های کارگری را نخورند. سوماً، در گرماگرم همان نبرد، تشکیلات کارگران واحد یعنی سندیکا و سنگر مقاومت آنان را بازیچه سرمایه داری و «منحل در سرمایه» نامید و رهبرانشان را به فریب کارگران متهم و همکار بورژوازی نامیدند و از کارگران واحد خواستند که سندیکا (یعنی سنگر مقاومت شان در مقابل نیروهای سرکوبگر) را ترک کرده و به کمیته هماهنگی بپیوندند. همان کمیته هماهنگی که دیری نپایید تا معلوم شود که آقایان ناصر پایدار و محسن حکیمی شخصاً نه لیاقت آنهمه اعتماد و نه درایت حفظ آن و نه عرضه نگهداری کمیته هماهنگی را داشتند. اگر ما قضاوت خود را به نا آگاهی و ندانم کاری برخی فعالین جریان لغو کارمزدی محدود نکنیم، آنگاه در نبرد کارگران واحد کاملاً محقیم که بگوییم عملکرد جریان لغو کارمزدی نسبت به سندیکای کارگران واحد کمتر از همراهی و همیاری نیروهای سرکوبگر رژیم نبود.

و بالاخره باید به منش و فرهنگ بشدت نازل این جریان اشاره داشت که در نوع خود کم نظیر است. ناسزاگویی به مخالفین به تابلوی معرفی این جریان بدل شده است. هر نوشته و اطلاعیه ای را از فضای ناسزاگویی آن می توان فوراً دریافت که متعلق به این جریان است. اصلاً قابل فهم نیست که چه نیازی به ناسزاگویی آنها با این درجه از شدت و غلظت دارند. بهر حال این فرهنگ ناسزاگو از این جریان یک فرقه شبه مذهبی را ترسیم نموده که با ارباب مخالفین راه خود را باز می کند. این رفتار تند و زمخت فرقه گرایانه در کنار آنها ادعاهای «جنبشی بودن» و «ضد فرقه ای بودن»، جریان لغو کارمزدی را بدرستی در معرض اتهام ریاکاری و درویی قرار داد. به تناسبی که هر کس ادعای جنبشی بودن را دارد باید بازتر و ملایم تر و پرتحمل تر باشد. چرا که اینها ملزومات جنبشی بودن است و نه برعکس. آن محتوی راست جهتگیری سیاسی لغو کارمزدی به همراه این اشکالات در برخورد و روش سیاسی که عمدتاً ساخته و پرداخته ناصر پایدار و محسن حکیمی اند دلایل سلب اعتماد همگانی از این جریان و مسبب اصلی شکست کنونی آنند. بنابر این بیهوده مسئولیت شکست خود را گردن دیگران نیندازند. بایستند، مسئولیت نظرات و اعمال خود را بپذیرند و شجاعانه به باز خوانی انتقادی جهتگیری سیاسی و برخوردها و روش های خود بپردازند. این راه بهتری است.

در پایان مجدداً لازم به تأکید است که شکست و بی‌اعتباری کنونی جریان لغو کارمزدی، بنابر محتوی راست‌جهت‌گیری سیاسی‌اش، سرنوشت محتوم این جریان بود و دیر یا زود به اینجا می‌رسید. در متن طیفی از فعالین کارگری رادیکال و چپ و سوسیالیست، جریان لغو کارمزدی تلاش داشت تا جهت مبارزه طبقاتی را از سمت طبقه حاکمه و دولت آن بسمت مبارزه با گرایش‌های اصلاح‌گرای درون جنبش کارگری به بهانه و پوشش مبارزه با «سندیکالیسم» و «چپ فرقه‌ای» متمرکز کند. این یک حرکت خلاف جریانی عجیب و بی‌همتا بود. از اینرو تصادم جریان لغو کارمزدی با فعالین کارگری چپ و سوسیالیست اجتناب‌ناپذیر بود. امروز در دل تحولات کمیته هم‌هنگی شاهد همین تصادم هستیم. از این نظر تحولات کنونی کمیته هم‌هنگی بسیار خودپو و اصیل و نتیجه جدال واقعی صفت‌بندی‌های درون‌آنتست و هیچ‌جریانی دیگری از بیرون نقش و دخالتی در آن ندارد. اینکه جریان لغو کارمزدی تحولات جاری کمیته هم‌هنگی را به جریاناتی خارج از آن متصل می‌کند تنها بار دیگر نشانگر عدم درک آنها از دینامیسم‌های پایه‌ای مبارزه طبقاتی است. آنها هیچ‌گاه نتوانستند بفهمند که نزد فعالین کارگری چپ و سوسیالیست هیچ‌درجه‌ای از انتقادشان به سندیکاسازی و جریانات چپ اجازه نمی‌دهد تا جهت مبارزه طبقاتی را از سمت طبقه حاکمه و دولت آن بسمت مبارزه علیه گرایش‌های درون جنبش کارگری منتقل کنند. چرا که طبقه حاکمه و دولت آن دشمنان طبقاتی کارگرانند. در حالی که گرایش‌های درون جنبش کارگری، با همه تفاوت‌ها و اشکالاتی که وجود دارد، هم طبقه‌ای‌های ما و پاره‌تن‌ها و از اعضای صف مشترک طبقاتی ما و علیه طبقه حاکمه و دولت آن هستند. فعالین کارگری چپ و هر کارگر معترضی بطور کلی علی‌رغم هر انتقادی که به دیگر گرایش‌های کارگری داشته باشند اما به تغییر اینچنانی جهت مبارزه‌شان تن نخواهند داد. جریان لغو کارمزدی همین نکته ساده و در عین حال عمیقاً طبقاتی راهی‌چگاه درک نکرد.

امیر پیام

دسامبر ۲۰۰۷